



A Survey of Comparative Structure of Genitive and its Function in Arabic and Persian Grammar

Gholamreza Karimi Fard¹

1. Associate professor of Arabic language and literature, Faculty of Theology & Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. Email gh.karimifard@scu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 08 March 2021

Received in revised form:

۲۰ ۲۰۲۱

Accepted: 11 May 2021

Keywords:

Addition,
Grammar,
Arabic language,
Farsi language.

ABSTRACT

The “Addition” documents of a name to another name is added to the benefit of such a purpose, such as the definition, allocation, discount, and various explanations, as required by the additional words. In an additional combination, the complementary is considered to be a complement to the first (sub) term; that is, the subtitle is incomplete in meaning, and to complete it, it is necessary to refer to another term that it is called “complementary”. In the same way as there is in the first word, the benefit and even the type of extraction are determined. This benefit has been raised in Arabic under the categories of “definition”, “allocation”, “discount” and “escape from grace. But in Farsi it is called “Addition”, and under this heading it is divided into different types. Additional combinations have an important role to play in terms of structure and meaning. In the least doubt, the slightest shortcoming in understanding the relationship between the two sides is disturbed in the comprehension of the subject. With this descriptive-analytic method, it became clear that the additional combinations in these two languages, with all the differences that distinguish between them, have similarities and similarities are important and significant in terms of function and variety, but in some cases additional theoretical and diagnostic issues in Persian are influenced by Arabic.

Cite this article: Karimi Fard, Gh. (2022). A Survey of Comparative Structure of Genitive and its Function in Arabic and Persian Grammar. *Research in Comparative Literature*, 12 (1), 123-139.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6236.2240](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6236.2240)



بنوية الاضافة المقارنة ووظيفتها في النحو العربي والفارسي

غلامرضا كريمي فرد

١. أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الإلهيات والمعارف الإسلامية، جامعة شهيد تشمران أهواز، أهواز، إيران. العنوان الإلكتروني: gh.karimifard@scu.ac.ir

ملخص المقال	معلومات المقال
«الإضافة» نسبة اسم لآخر لفائدة متوخّاة، كفائدة التعريف أو التخصيص أو التخفيف والإيضاحات المختلفة بحسب حاجة لفظ المضاف يتم بناء الإضافة. يعتبر المضاف إليه في التركيب الإضافي متمماً للمضاف بمعنى أن الاسم المضاف ناقص من جهة المعنى ولا يتم معناه إلا بانضمام لفظ آخر له يسمّى المضاف إليه، وتعين نوعية الإضافة وفائدتها وفق الحاجة في اللفظ الأول. وهذه الفائدة تدرج تحت عنوان «التعريف» أو «التخصيص» أو «التخفيف» أو «الفرار من القبح» لكنها في الفارسية تدرج تحت عنوان عام وهو «المتّم» ثم ينقسم إلى عدة تقسيمات كما يلي في الأسفل. للتركيب الإضافية دور مهم من حيث البناء والمعنى في الجمل ولاشك أن أدنى تقصير في استيعاب وذكر العلاقة بين طرفي الإضافة يؤدي إلى الإخلال في الموضوع. ومن خلال هذا التحقيق الذي يعتمد على المنهج التحليلي - الوصفي والذي يتطرق إلى خصائص وأداء الإضافة في اللغة الفارسية والعربية قد تبين أن التراكيب الإضافية في هاتين اللغتين رغم كل الفروق الموجودة بينهما في التعريف والمصاديق إلا أن هناك وجوه مشتركة وملابسات مهمّة وجديرة بالعناية من جانب الأداء والتنوع بل في بعض الأحيان قد تأثرت مباحث النظرية للإضافة في اللغة الفارسية من نظيرتها العربية.	نوع المقال: مقالة محكمة الوصول: ١٤٤٢/٧/٢٤ التنقيح والمراجعة: ١٤٤٢/٩/٧ القبول: ١٤٤٢/٩/٢٨ الكلمات الدلّيلية: الإضافة، النحو، اللغة العربية، اللغة الفارسية.

الإحالة: كريمي فرد، غلامرضا (١٤٤٣). بنوية الاضافة المقارنة ووظيفتها في النحو العربي والفارسي. *بحوث في الأدب المقارن*، ١٢ (١)، ١٢٣-١٣٩.



© الكتاب.

النشر: جامعة رازي

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6236.2240](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6236.2240)

پروبو سگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ساختارشناسی تطبیقی «اضافه» و کارکرد آن در دستور زبان عربی و فارسی

غلامرضا کریمی فرد^۱

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه: gh.karimifard@scu.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

«اضافه» در زبان، عبارت است از اسناد یک اسم به اسم دیگر به قصد فایده‌ای همچون تعریف، تخصیص، تخفیف و توضیحات مختلف دیگری که حسب نیاز لفظ مضاف، پدید می‌آید. در ترکیب اضافی، اسم دوم را متمم اسم اول دانسته‌اند و براساس نیازی که در لفظ نخست وجود دارد، فایده و حتی نوع اضافه مشخص می‌شود. این فایده در زبان عربی زیر عنوان‌های «تعریف»، «تخصیص»، «تخفیف» و «فرار از قبح» مطرح شده است؛ اما در زبان فارسی، با عنوان کلی «متمم» از آن سخن رفته است که به انواع مختلفی تقسیم می‌شود. بی‌شک، ترکیب‌های اضافی، صرف نظر از نوع آن‌ها، نقش مهمی از لحاظ معنی‌سازی در جملات دارند و کمترین کوتاهی در درک رابطه دوطرف اضافه و نقش معنی‌سازی آن‌ها در ساختار کلی عبارت، در فهم و درک معنا اختلال جدی ایجاد می‌کند. نوشتار پیش رو که به روش تحلیلی - توصیفی انجام پذیرفته و انواع ترکیب‌های اضافی را در زبان عربی و فارسی بررسی کرده است، روشن ساخته که ترکیب‌های اضافی در هر دو زبان فارسی و عربی، با همه تفاوت‌هایی که از نظر تعریف و مصداق دارند، در بسیاری جنبه‌ها باهم مشترک هستند و کارکردی مشابه دارند؛ همچنین در پژوهش حاضر روشن شد که در برخی موارد از مباحث نظری، اضافه در فارسی متأثر از زبان عربی بوده است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۱

واژه‌های کلیدی:

اضافه،

دستور زبان،

زبان عربی،

زبان فارسی.

استناد: کریمی فرد، غلامرضا (۱۴۰۱). ساختارشناسی تطبیقی «اضافه» و کارکرد آن در دستور زبان عربی و فارسی. *کاووش نامه ادبیات تطبیقی*،

۱۲ (۱)، ۱۳۹-۱۲۳.



© نویسنده‌گان.

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6236.2240](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6236.2240)

ناشر: دانشگاه رازی

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

اضافه یکی از مباحث دستور زبان و عبارت است از ترکیب دو اسم با یکدیگر به طریق اضافه اسم اول به اسم دوم؛ اسم اول را مضاف و اسم دوم را مضاف‌الیه می‌گویند. مرحوم خانلری مضاف‌الیه را متمم اسم اول می‌داند: «متمم اسم، اسم یا ضمیری است که به اسم دیگری می‌پیوندد تا معنی آن را تکمیل کند.» (ناتل خانلری، ۲۵۳۵: ۸۷).

«اضافه» در عربی چنین تعریف شده است: «الإضافة هي امتزاج اسمين على وجه يفيد تعريفاً أو تخصيصاً» (جرجانی، بی‌تا: ۲۷)؛ «الإضافة في اللغة الاسناد وفي الاصطلاح اسناد الإسم إلى غيره» (ابن هشام، ۲۰۰۱: ۱۷۲)؛ «إعلم أنّ إضافة الاسم إلى الاسم إيصاله إليه من غير فصل وجعل الثاني من تمام الاول.» (ابن يعيش، بی‌تا، ج ۲: ۱۱۸). «الاضافة، نسبة الإسم إلى اسم الآخر واسناده إليه.» (السامرائي، ۲۰۰۰، ج ۳: ۱۱۷).

اصولاً لفظ در یک تقسیم‌بندی منطقی بر دو نوع است: مفرد، مانند میز، ذهب، رفت، من؛ و مرکب. لفظ مرکب یا مؤلف، همان کلام یا قول است که مجموعاً بر معنا و مفهومی کامل دلالت دارد و می‌توان بر آن سکوت کرد و شنونده منتظر نماند (خوانساری، ۲۵۳۶: ۱۴۸). لفظ مرکب را «نسبت تامه» هم می‌گویند که یا خبری است یا انشایی. در برابر «نسبت‌های تامه»، «نسبت‌های ناقصه» است که در کلام بودن، کامل نیستند و گوینده نمی‌تواند بر آن‌ها سکوت کند. نسبت‌های ناقصه به یکی از صورت‌های زیر هستند:

۱. به صورت نسبت‌های اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) ۲. ترکیب‌های وصفی (صفت و موصوف) ۳. نسبت‌های ایقاعی یعنی تعلق فعل به مفعول (وقوع فعل بر مفعولی که در حقیقت مفعول نیست) (جامعة المدینة العالمية، ۲۰۱۱: ۱۲۰-۱۲۲)، مانند ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (نور: ۲۱) که مقصود خود شیطان است. ۴. عباراتی که چیزی از ارکان آن حذف شده باشد؛ مانند «إِنْ جَاءَ عَلِيٌّ».

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

به‌خوبی می‌توان درک کرد که ترکیب‌های اضافی، از حیث ساختار و معنی‌شناسی نقش بسیار مهمی در جمله دارند و کمترین کوتاهی در فهم رابطه دوطرف اضافه - به‌ویژه اینکه رابطه از نوع مجازی (در اضافه لفظی در عربی) باشد - می‌تواند در فهم مطلب اختلال ایجاد کند. کتاب‌های نحو عربی، به‌طور معمول «اضافه» را در مبحث مجرورات می‌آورند که این امر ناشی از تمرکز بر مضاف‌الیه است، به سبب نقش تکمیلی و تکیه‌گاه بودن مضاف‌الیه. در فارسی نیز «حالت اضافه به مضاف‌الیه اختصاص دارد و مضاف دارای حالات دیگری است که باید در جمله تشخیص داد» (فقیهی، ۱۳۴۹: ۴۱). با این‌همه، باید یادآور شد که در

فارسی، آخر لفظ مضاف همیشه حالت ثابت دارد، یعنی همراه با کسرهٔ نانوشته‌ای است که به آن «نقش نمای اضافه» یا «کسرهٔ اضافه» گویند، مانند کتاب احمد، در باغ، یاور من.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

– اضافه در دستور زبان عربی و فارسی چگونه و با چه نوع احکام و کارکردی تعریف و تبیین شده است؟
– اضافه در زبان عربی و فارسی از چه وجوه تفاوت و تشابه تأثیرگذاری برخوردار است؟

۴-۱. پیشینهٔ پژوهش

تا آنجا که صاحب این قلم جستجو کرد، پژوهشی که به‌طور ویژه به این موضوع پرداخته باشد، یافت نشد؛ البته کتاب‌ها و مقالاتی وجود دارد که اضافه را در نگاه کلی در دو زبان بررسی کرده است که وارد در موضوع نوشتار پیش رو نیست. با این حال، مقالهٔ «بررسی تطبیقی گسست رابطهٔ اضافه در دستور زبان عربی و فارسی» به‌قلم جمشیدی و حسینی (۱۳۹۴) نوشته شده که می‌تواند ارتباطی جزئی با این موضوع داشته باشد؛ پژوهش یادشده به موضوع فک اضافه پرداخته است؛ بنابراین می‌توان چنین گفت که جستار حاضر، نخستین مطالعهٔ تطبیقی در موضوع «اضافه» در دستور زبان عربی و فارسی است.

۵-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش جستار پیش رو، توصیفی – تحلیلی و مبتنی بر توصیف و تجزیه و تحلیل داده‌هایی است که با مطالعهٔ تحقیقات و نوشتارهای مرتبط با موضوع، به‌دست آمده است. از این‌رو با مراجعه به منابع نوشتاری و کتابخانه‌ای دربارهٔ اضافه در زبان‌های فارسی و عربی، جنبه‌های قانونمندی و معناسازی آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. فایدهٔ اضافه

اینکه گفته می‌شود مضاف‌الیه متمم مضاف است، بدین معنی است که مضاف، نقص معنایی دارد و برای رفع آن، لفظ دیگری لازم است. برحسب همان نیازی که در لفظ نخست وجود دارد، فایده و حتی نوع اضافه مشخص می‌شود. این فایده در عربی زیر عنوان‌های «تعریف»، «تخصیص»، «تخفیف» و «فرار از قبح» مطرح شده است؛ اما در زبان فارسی صراحتاً از «تمم» نام برده‌اند و در زیر این عنوان کلی، انواع مختلفی ذکر شده است. در ضمن، «تعریف» و «تخصیص» متوجه اضافهٔ حقیقی یا به عبارتی اضافهٔ «معنوی» است که به آن اضافهٔ «محض» هم می‌گویند و «تخفیف» و «فرار از قبح» مربوط به اضافهٔ مجازی (اضافهٔ «لفظی») است

که به آن «غیر محض» نیز می‌گویند.

در عربی، غرض حقیقی از اضافه، «تعریف» و «تخصیص» است. اضافه‌ای که چنین فایده‌ای در بردارد را اضافه معنوی گفته‌اند و چون غرض و فایده حقیقی از اضافه در آن تحقق می‌یابد، به آن اضافه حقیقی هم گفته‌اند. از طرفی، یکی از حروف جر «لام»، «من» و «فی» را در معنی خود همراه دارد؛ وجود این حروف نیز مبتنی بر معنی‌ای است که رابطه میان مضاف و مضاف الیه را شکل می‌دهد؛ مانند مالکیت یا اختصاص (حرف «لام»)، ظرفیت (حرف «فی»)، «جنس» (حرف «من»).

اضافه‌ای را که مقصود از آن تنها «تخفیف» در لفظ یا «فرار از قبح» در اعراب است، اضافه لفظی گفته‌اند و چون از غرض حقیقی خارج شده است، آن را «اضافه مجازی» نیز نامیده‌اند. منظور از «فرار از قبح» در اعراب این است که: بعضی از صور اعرابی با اینکه ضعیف و قلیل‌اند، جایز هستند؛ از قبیل برخی حالت‌های صفت مشبّه؛ مانند «الصَّادِقُ سَمَّحٌ الطَّيِّعُ وَعَفٌّ اللِّسَانُ». در این اعراب، «طبع» و «لسان» به‌عنوان فاعل مرفوع شده‌اند که اعراب قبیحی تلقی گردیده است، زیرا در معمول صفت، ضمیری نیست که متوجه موصوف باشد (سَمَّحٌ طَبْعُهُ). برای فرار از این ضعف و قبح در اعراب، صفت را به معمول آن اضافه می‌کنند و می‌گویند: «الصَّادِقُ سَمَّحٌ الطَّيِّعُ وَعَفٌّ اللِّسَانِ»؛ بنابراین می‌بینیم که فایده در این نوع اضافه، صرفاً مربوط به لفظ است و تأثیری در معنا ندارد؛ از این رو آن را «اضافه لفظی» گفته‌اند (حسن، بی‌تا، ج ۳: ۳۲ و ۳۳) که دارای انواعی است به شرح زیر:

۲-۲. انواع اضافه لفظی

- اضافه لفظی در موارد زیر واقع می‌شود:
۱. اضافه اسم فاعل به مفعول خود: کاتِبُ الرِّسَالَةِ صِیْغَةُ هَیْ مَبَالِغُهُ نِیْزَ بِهٖ اِسْمُ فَاعِلٍ مَلْحَقٌ مِی شُونْد: کِتَابُ الرِّسَالَةِ.
 ۲. اضافه اسم مفعول به نایب فاعل خود: مَعْلُومُ الْحَالِ.
 ۳. اضافه صفت مشبّه به فاعل خود: رَفِیْعُ الْمَقَامِ.
 ۴. اضافه صدر به عجز در ترکیب مزجی؛ مانند بَعْلَبِکِ.

شایان ذکر است که در اعراب «ترکیب مزجی» غیر مختوم به «ویه»، سه حالت را ذکر کرده‌اند: ۱. اینکه مانند ترکیب‌های عددی، هر دو جزء آن مبنی بر فتح است (بَعْلَبِکِ). ۲. جزء اول آن همیشه مفتوح و جزء دوم اعراب غیر منصرف دارد. ۳. جایز است مانند ترکیب‌های اضافی، جزء اول به دوم اضافه شود: هِنَا حَضْرَمُوتٍ، رَأَيْتُ حَضْرَمُوتٍ، مَرَرْتُ بِحَضْرَمُوتٍ؛ بنابراین، آنچه در اینجا آمده است ناظر به وجه سوم است. در ضمن، ترکیب‌های مزجی مختوم به «ویه» یا مبنی بر کسر است (جَاءَنِي سَيِّوِيهٍ، رَأَيْتُ سَيِّوِيهٍ، مَرَرْتُ بِسَيِّوِيهٍ) یا

اعراب غیر منصرف دارد: جاعنی سبویه، رأبُ سبویه، مرثُ سبویه (ابن عقیل، ۱۹۸۰: ۱۲۵).

۵. اضافه الفاظ متوغلّه در ابهام؛ مانند شبّه، نحو، ضَرْب، تَرْبُ، نُدُ (همه به معنی نظیر)، خَدُنُ (به معنی صاحب)، شَرَع، قَدُّ، قَطُّ (هر سه به معنی حَسَب)، غیر، سوی، مثل، حسب، وحد...: یحترق الحاسدُ وحدَه؛ جاعنی رجلٌ غیرُک. چنان که پیداست، در اضافه الفاظ متوغلّه در ابهام، گرچه به معرفه اضافه می‌شوند، کسب تعریف نمی‌کنند و این امر منطبق با فایده در اضافه لفظی است که مراد از آن «تعریف» نیست.

۶. اضافه اسم به صفت: مسجد الجامع

۷. اضافه مسمی به اسم: شهر رمضان

۸. اضافه صفت به موصوف: کرام الناس.

۹. اضافه موصوف به جانشین صفت: «عَلَا زیدُنا یومَ الوَعی رأسَ زیدِکم»؛ یعنی: عَلَا زیدُ صاحبنا یومَ الوَعی رأسَ زیدِ صاحبِکم. (ابی حیان، ۱۹۹۸: ۱۸۰۸).

به‌طور مشخص باید گفت که این نوع اضافه‌ها در زبان فارسی نیز ترکیب‌های رایج و متداولی است ولی چون زبان فارسی زبان اعراب و زیر و زیر نیست، طبعاً بحث از «تخفیف» یا «فرار از قبح» در آن موضوعیتی ندارد.

۱-۲-۲. اضافه‌های لفظی در زبان فارسی

۱. اضافه اسم فاعل به مفعول: مانند **کاتب الرسالة**. در فارسی مانند نویسنده نامه، نوازنده ساز. در چنین ترکیب‌هایی، جزء اول را صفت فاعلی یا اسم فاعل می‌گویند که مضاف است و مضاف‌الیه نقش مفعولی دارد. نکته مهم در اینجا این است که در فارسی، سخن از اضافه اسم فاعل به مفعول ذیل هیچ کدام از انواع اضافه یا یک نوع مستقل به میان نیامده است.

با این حال، مرحوم دکتر معین این نوع اضافه را زیر عنوان «اضافه لفظی» آورده است. معین اضافه را از نظر فایده به دو قسم اضافه معنوی و لفظی تقسیم می‌کند. در اضافه لفظی به نقل از مؤلف نهج الادب می‌نویسد: «اضافت لفظی، علامتش آنکه اسم، صفت مضاف به سوی معمول خود باشد. پس احتراز است از مضافی که صفت نبود... و مراد از صفت، اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبّه و اسم تفضیل است...؛ همچون:

پرستنده آفریننده باش / در ایوان طاعت نشیننده باش

که اضافت اسم فاعل به سوی مفعول است و فایده تخفیف لفظ می‌دهد. (معین، ۱۳۶۲: ۱۵۴-۱۵۶ با تلخیص).

نیز در فارسی، ترکیبی مانند «گیرنده شهر»، «دارنده تخت»، «درنده خوی» را صفت مرکب نامیده‌اند (شریعت، ۱۳۷۲: ۲۶۸؛ سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۱۵۱-۱۵۲). در عبارتی مانند «حسن رفتگر محله آمد»، «محله» را متمم صفت به‌شمار آورده‌اند (خانلری، ۲۵۳۵: ۱۹۴).

در نظر غالب دستورنویسان فارسی، ترکیب‌هایی مانند آنچه در اینجا به‌عنوان اضافه صفت فاعلی به مفعول ذکر کردیم، نه در بحث اضافه بلکه در بحث صفت مطرح شده و کلمات پس از صفات به‌عنوان «متمم» صفت معرفی شده‌اند. علتش این است که در دستور زبان فارسی، صفات به‌عنوان اسم به‌شمار نمی‌روند؛ بلکه الفاظی هستند که جانشین اسم هستند یا در توصیف اسم می‌آیند و اضافه مربوط به حالات اسم است (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۱۵۱-۱۵۲).

در این میان، در کتاب دستور پنج استاد اشاره شده است که یکی از حالت‌های صفت فاعلی «اضافه صفت به مابعد است؛ مانند (فردوسی):

فزاینده باد آورد گاه فشاننده خون ز ابر سیاه

(قریب و همکاران، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۱).

معنی سخن یادشده این است که لفظ اول (صفت فاعلی) مضاف است و لفظ دوم (مفعول) مضاف‌الیه. حال با توجه به اینکه ناگزیر، باید بپذیریم عملاً صفت به مابعد خود اضافه‌شده و مابعد هم مفعول است، پس طرح این موضوع ذیل مبحث اضافه و به‌عنوان یکی از انواع آن، اشکالی ندارد؛ بنابراین، می‌توان چنین ترکیب‌هایی را به اعتبار نقش معنایی مضاف‌الیه، «اضافه مفعولی» بنامیم همان‌گونه که به‌عنوان «متمم مفعولی» برای صفت شناخته شده است.

گفتنی است، در فارسی به یک نوع اضافه نو نوشته اشاره شده است به نام «اضافه همبستگی فعلی». این اضافه در سه حالت خود را نشان می‌دهد:

الف: اضافه مصدر به فاعل: مانند آمدن من.

ب: اضافه مصدر به مفعول؛ مانند خوردن نان

ج: اضافه مصدر به متمم فعل (مفعول غیر صریح): در این اضافه، متمم فعل، مضاف‌الیه قرار می‌گیرد؛ مانند رفتن خانه، یعنی رفتن به خانه؛ گردش جمعه، یعنی گردش در روز جمعه (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۱۴۶-۱۴۷).

چنان‌که مشخص است، این نوع اضافه، برابر با نوعی از اضافه معنوی در عربی است که مضاف، غیر صفت و مضاف‌الیه معمول آن است. این حالت فقط در مصدر ایجاد می‌شود؛ مانند کتابه الرساله؛ جلوس المعلم؛

...

۲. اضافه اسم مفعول به نایب فاعل خود؛ مانند معلوم الحال. در فارسی؛ مانند «آلوده نظر»، «شوریده حال» در ابیات زیر که لفظ اول صفت مفعولی است:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

(حافظ)

مدر پرده یار شوریده حال نه طیبت حرام است و غیبت حلال

(سعدی)

چنین ترکیب‌هایی در فارسی، در مبحث قلب اضافه آمده و از نظر جنبه وصفی، در زمره صفات مرکب محسوب گردیده‌اند چون «قلب اضافه یکی از راه‌های فک اضافه است» (معین، ۱۳۶۲: ۲۰۶). یکی از انواع صفت در فارسی، صفت مرکب است. «صفت مرکب (ترکیبی) صفتی است که از دو کلمه یا بیشتر تشکیل شده باشد؛ مانند سیاه و سفید، گمراه، سیراب، رنگ پریده، سنگدل» (خیام‌پور، ۱۳۴۴: ۵۰-۵۱).

۳. اضافه صفت مشبّه به فاعل خود: مانند «کریم الخلق»، «طاهر القلب» در عربی. در فارسی کلماتی مانند «جویا»، «گویا»، «بینا» ... صفت مشبّه هستند که از بن مضارع با افزودن الف در آخر (ساخت صفت مشبّه) درست شده‌اند. در ترکیب‌های «جویای نام»، «گویای اسرار»، «بینای باطن» و مانند این‌ها، بخش دوم نقش مفعولی دارد نه فاعلی (حافظ):

الای طوطی گویای اسرار مبادا خالیست شکر ز منقار

پس، این نوع ترکیب‌های اضافی از حیث نقش نحوی مضاف‌الیه، با نوع عربی آن متفاوت است، چون به نظر می‌رسد در همه عباراتی از این دست که صفت مشبّه به لفظ مابعد خود اضافه شده است، مضاف‌الیه مفعول است. اگرچه در ترکیبی مانند «زیبای من» رابطه اضافه از نوع تخصیصی یا ملکی است. با این حال در صورتی که کسره اضافه را حذف و فک اضافه کنیم، آنچه در جستجوی آن هستیم، در پاره‌ای موارد به دست می‌آید؛ مانند «زیاروی»، «بینادل»، «دانامرد»، «توانانفس»، «ماناسخن».

۴. اضافه صدر به عجز در ترکیب مزجی، مانند بعلبک. در فارسی کلماتی مانند «کتابخانه»، «گلدان»، «محمدحسن» را می‌توان از جمله ترکیب مزجی به حساب آورد. در فارسی، این کلمات به‌عنوان اسم مرکب معرفی شده‌اند بی‌آنکه قائل به اضافه یک بخش به بخش دیگر باشند. در ضمن باید در نظر داشت که در عربی نیز تنها یک وجه از اعراب چنین کلماتی مبتنی بر اضافه است که در این حالت، کلمات در نوشتن به یکدیگر وصل نمی‌شوند: بعل بک.

شایان ذکر است که در کلماتی مانند «تختخواب»، «ارختخواب»، «مادرزن» و غیره، جزء اول به دوم اضافه شده است ولی با حذف کسره اضافه، به صورت تلفیقی تلفظ می‌شود.

۵. اضافه الفاظ متوَعَلَه در ابهام؛ مانند شَبَه، نَحْو و... این نوع اضافه در زبان فارسی مورد بحث نیست.

۶. اضافه اسم به صفت: مسجدُ الجامع، صلاةُ الأولى، دارُ الآخرة. این اضافه، در واقع اضافه اسم به لفظی است که قبلاً صفت مضاف بوده است (حسن، بی تا، ج ۳: ۴۰) و چون در عربی اضافه موصوف به صفت جایز نیست، چنین مواردی را با در نظر گرفتن موصوف محذوف، توجیه می‌کنند: مسجد الجامع = مسجد المكان الجامع، صلاة الأولى = صلاة الساعة الأولى، دار الآخرة = دار الحیة الآخرة. در فارسی، نمونه‌هایی از اضافه که می‌توان مانند این نوع دانست، اضافه موصوف به صفت است، همچون: شمشیر تیز، انسان شجاع، مرد نکونام و نظیر این‌ها. دستور نویسان فارسی (مانند شریعت، ۱۳۷۲: ۳۶۳)، این گونه اضافه را «اضافه توصیفی» یا «اضافه موصوف به صفت» (فقیهی، ۱۳۴۹: ۴۶) می‌نامند.

۷. اضافه مسمی به اسم: شهر رمضان، شجرُ التفاح. این اضافه را در عربی، «اضافه بیانی» می‌گویند که مقصود از آن توضیح و تبیین مضاف است. اضافه روزهای هفته و ماه‌ها و علوم به اسامی خود، از این نوع است (حسن، بی تا، ج ۳: ۴۱). در عربی به این اضافه، اضافه عام به خاص هم گفته‌اند (الغلائینی، ۲۰۰۴، ج ۳: ۵۵۴). در فارسی این نوع اضافه را «اضافه توضیحی» می‌نامند که اسمی عام به یکی از افراد معین و مشخص خود اضافه می‌شود؛ همچون: عید نوروز، کشور ایران، روز جمعه. (فقیهی، ۱۳۴۹: ۴۴). در این نوع اضافه که در فارسی آن را «اضافه بیان نوع» هم گفته‌اند، «مضاف‌الیه، نوع مضاف را بیان می‌کند» (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۱۴۲).

میان اضافه توضیحی در فارسی، و بیانی در عربی، همانندی وجود دارد. ضمن اینکه اصولاً اضافه توضیحی در فارسی، خود نوعی از اضافه بیانی است. در فارسی اگر مضاف الیه جنس مضاف را بیان نماید؛ مانند النگوی طلا، آن را اضافه بیانی نامیده‌اند. در عربی نیز اضافه‌ای که مضاف الیه، جنس مضاف را بیان کند، اضافه بیانی می‌نامند و حرف جر «من» در آن مقدر است؛ مانند بابُ حَشَبٍ (بابٌ من حَشَبٍ) (الغلائینی، ۲۰۰۴، ج ۳: ۵۵۰). بی شک می‌دانیم که چنین اضافه‌ای، از انواع اضافه معنوی است نه اضافه لفظی. در نتیجه، اضافه بیانی در عربی، هم در اضافه لفظی وجود دارد (شهر رمضان) و هم معنوی (بابُ حَشَبٍ).

از دیگر انواع اضافه بیانی در فارسی، یکی «اضافه جزء به کل» است، مانند سرباز لشکر، شاگرد کلاس، کارمند اداره. (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۱۴۲). بدیهی است که این نوع اضافه، در عربی معادل اضافه معنوی با تقدیر «لام» است؛ مانند طالبُ الکلیّة، یُدْزیدُ؛ یعنی طالبٌ للکلیّة و یُدْزیدُ بی شک این اضافه، بیانی

نیست.

پیش تر گفتیم که در اضافهٔ بیانی در عربی «من» در تقدیر است. شرط «من» بیانیه این است که بتوان اسم مجرور را بر مُبَيَّن اطلاق کرد (الاسترآبادی، بی تا: ۸۸۰)، یعنی اطلاق مضاف‌الیه بر مضاف ممکن باشد، چنان که می‌توان «فضّه» را بر «خاتم» در «خاتمُ فضّه» و «خشب» را بر «باب» در «بابُ خَشَب» اطلاق کرد؛ اما در مثال‌های بالا چون نمی‌توان مضاف‌الیه را بر مضاف اطلاق کرد (**الکلیة** را بر طالب و زید را بر یَد)، بنابراین با وجود اینکه ظاهرشان نشان می‌دهد، اضافهٔ بیانیه نیستند.

۸. اضافهٔ صفت به موصوف: کرام النَّاس. در فارسی مانند «بزرگ‌مرد»، «زیاروی»، «بلندبالا»... این گونه ترکیب‌ها در مبحث شمارهٔ ۲ (اضافهٔ اسم مفعول به نایب فاعل خود) مورد اشاره قرار گرفت. مبحث شمارهٔ ۲ ناظر به مورد خاصی از چنین ترکیب‌هایی است (که صفت، اسم مفعول [صفت مفعولی] باشد و مضاف‌الیه نائب فاعل آن) اما در اینجا اضافهٔ صفت به موصوف به‌طور عام مطرح است. ضمن اینکه اضافهٔ صفت به موصوف در عربی، همچون مضاف در حالت اضافه به مضاف‌الیه است ولی در فارسی، کسرهٔ اضافه حذف گردیده و با جابه‌جایی مضاف و مضاف‌الیه، فکِّ اضافه صورت گرفته است. برخی از اضافه‌های مقلوب، به‌عنوان اسم‌های مرکب در زبان فارسی جاافتاده‌اند؛ مانند بزرگ‌راه، تندباد، جوان‌مرد، ریز‌گرد، پاک‌دل، سرخ‌رگ، سیاه‌رگ، نوروز... .

شایان ذکر است که در دستور زبان فارسی نیز از اضافهٔ لفظی و معنوی سخن رفته است ولی زیر اقسام اضافه به اعتبار فایده. چنین می‌توان پنداشت که طرح این مبحث، متأثر از دستور زبان عربی است و حتّی تعریف و توضیح آن هم به‌شیوهٔ زبان عربی است. ترکیب‌هایی مانند «پرستندهٔ آفریننده»، «کشتهٔ عشق»، «جویای مال» را اضافهٔ لفظی دانسته‌اند که در آن‌ها صفت به معمول خود اضافه شده است. (معین، ۱۳۶۲: ۱۵۷-۱۵۴)

۲-۳. اضافهٔ معنوی

اضافهٔ معنوی که به آن اضافهٔ حقیقی و اضافهٔ محض هم می‌گویند و هدف از آن تعریف یا تخصیص مضاف است، در سه شکل ایجاد می‌شود:

۱. اضافهٔ غیر صفت به غیر معمول؛ مانند کتابُ علیٍّ؛ خاتمُ فضّه؛ صلاةُ العصر... . در این اضافه یکی از حروف (ل، «من»، «فی» در معنی آن مقدر است. این نوع اضافه در زبان فارسی بسیار است؛ مانند «کتابِ من»، «انگشتر طلا»، «دیدار فردا».

۲. اضافه غیر صفت به معمول؛ مانند ضربُ العدو. در این اضافه، مضاف معمولاً مصدر است و مضاف‌الیه فاعل یا مفعول آن.

۳. اضافه صفت به غیر معمول، مانند کاتبُ القاضی. در این نوع اضافه، مضاف صفت است ولی مضاف‌الیه معمول نیست. رابطه میان مضاف و مضاف‌الیه ممکن است ملکیت یا اختصاص باشد، کاتبُ القاضی = کاتبُ للقاضی. نیز در این عبارت: «أخرجوا أیدیکم عن أمورکم، و کُلُّوها الی معبودکم»، «معبودکم» اضافه اسم مفعول به غیر معمول و مفید اختصاص است. ترکیب‌هایی مانند «مبصر کلاس»، «نماینده مجلس»، «راننده تاکسی»، «فرمانده ارتش»، «کاوشگر مریخ»، «زیبای من»، ... در زبان فارسی از این نوع اضافه است.

اضافه معنوی را در فارسی نیز همین گونه تعریف کرده‌اند. نهج الادب می‌نویسد: «تفصیل اضافت معنوی، علامتش آن است که مضاف، صفت مضاف به سوی معمول خود باشد» (معین، ۱۳۶۳: ۹۳-۹۴). در ادامه، سخن نهج الأدب تقریباً ناظر به همان تقسیم‌بندی زبان عربی است: «مضاف صفتی نبود که مضاف شده باشد به سوی معمول خود، خواه مضاف اصلاً صفت نبود (اضافه غیر صفت به غیر معمول) یا صفت باشد، لیکن مضاف نبود به سوی معمول خود بلکه مضاف باشد به سوی غیر معمول (اضافه صفت به غیر معمول). پس، از اینجا معلوم شد که مضاف در اضافت معنوی بر دو قسم است: یکی آنکه اصلاً صفت نبود چون غلامُ زید، دوم آنکه صفت بود لیکن به سوی معمول خود مضاف نباشد چون: «تا که از صدر نشینان جهنم باشی» که «صدر نشین» اگرچه صفت است، لیکن مضاف نیست به سوی معمول خود بلکه مضاف است به سوی غیر معمول» (معین، ۱۳۶۲: ۹۴).

چنان که ملاحظه می‌شود، در توضیح بالا، اضافه غیر صفت به معمول = ضربُ العدو را یاد آور نشده‌اند. در حالی که این اضافه در زبان فارسی فراوان است، همچون: زدن دشمن، دیدن منظره، رفتن جان؛ برای مثال:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشان دیدم که جانم می‌رود

(سعدی)

«سلطانی»، اضافه غیر صفت به معمول را زیر عنوان اضافه «همبستگی فعلی» آورده است (سلطانی، ۱۳۷۶:

۱۴۶).

۴-۲. انواع اضافه در دستور جدید زبان فارسی و تطبیق آن‌ها با زبان عربی

اضافه در دستور جدید زبان فارسی، مشتمل بر اقسام گوناگونی است که با تعریف و تقسیم آن نزد دستورنویسان گذشته که بیشتر متأثر از دستور زبان عربی است تا حدودی متفاوت است. این تقسیم‌بندی براساس نوع رابطه اضافی‌ای است که میان مضاف و مضاف‌الیه ایجاد می‌شود و در پی آن معنای خاصی را

به مضاف می‌دهد. این رابطه ممکن است مالکیت، اختصاص، نسبت، تشبیه، استعاری و جز این باشد به ترتیب زیر:

۱. اضافهٔ ملکی. در این اضافه، مضاف‌الیه مالک مضاف است؛ مانند خانهٔ من. این نوع اضافه، در عربی معادل با اضافه معنوی به تقدیر «لام» است. در اضافهٔ ملکی ممکن است مالک به ملک اضافه شود؛ مانند صاحب خانه، خدای جهان، «مالکِ یومِ الدِّین»، «رَبُّ الکعبه».

۲. اضافهٔ تخصیصی. در این اضافه، مضاف مخصوص مضاف‌الیه است؛ مانند درِ باغ، آموزگارِ کلاس دوم. این نوع اضافه نیز مانند مورد پیش، در عربی معادل با اضافهٔ معنوی به تقدیر «لام» است. در نحو عربی، مضاف‌الیه را در اضافهٔ تخصیصی «شبه‌مالک» نامیده‌اند؛ مانند عبدُ زید (الشرتونی، ۱۳۸۷: ۳۳۲)؛ یعنی اینکه اضافه در اینجا اضافهٔ «شبه‌ملکی» است. این بدان دلیل است که یکی از معانی «لام» را «شبه‌تملیک» دانسته‌اند (ابن هشام، ۱۹۷۹: ۲۷۵)؛ اما به نظر می‌رسد، نامیدن آن به «اضافهٔ تخصیصی» گویاتر و علمی‌تر است تا «شبه‌ملکی» یا «شبه‌مالک» چنان که جامع **الدروس العربیة** نیز در تعریف اضافهٔ «لامیه» (اضافهٔ معنوی به تقدیر لام) اشاره کرده است که: «... وَتُفِيدُ الْمَلِكَ وَ الْإِخْتِصَاصَ» (الغلابی، ۲۰۰۴، ج ۳: ۵۵۰)

برای تشخیص اضافهٔ ملکی از تخصیصی، باید دو وضعیت را در اضافهٔ ملکی مورد نظر داشت:

۱. اینکه مضاف چیزی باشد که قابلیت مملوکی داشته باشد و بتوان آن را در زمرهٔ دارایی کسی قرار داد و لوازم مالکیت مانند خرید، فروش، اجاره و استفاده از خود یا منافع آن، بر آن اجرا شود.

۲. اینکه مضاف‌الیه معمولاً انسان است چون باید قادر به مالکیت باشد.

بنابراین، ترکیب‌هایی مانند کشور ما، شهر شما، خلیج فارس من، آسمان تو، خدمتکار شاه، همسر من و نظایر این‌ها، اضافهٔ ملکی نیستند چون مضاف نمی‌تواند مملوک و دارایی کسی باشد. همچنین ترکیب‌هایی مانند افسار اسب، پوست مار، میوهٔ درخت، شیشهٔ پنجره... نیز نمی‌تواند اضافهٔ ملکی باشد چون مضاف‌الیه قابلیت مالکیت ندارد.

از سوی دیگر، ترکیب‌هایی مانند دریای فارس، آسمان شهر، آسمان شب، فردای روزگار، هوای بهار، بوی باران... اضافهٔ ملکی نیستند چون نه مضاف می‌تواند از دارایی کسی باشد و نه مضاف‌الیه می‌تواند مالک باشد؛ بنابراین، همهٔ این موارد را باید خارج از اضافهٔ ملکی ارزیابی کرد.

در عین حال، ترکیبی مانند «خانهٔ طفل یتیم» اضافهٔ ملکی است هر چند مضاف‌الیه (طفل) عادتاً و قانوناً نمی‌تواند مالک باشد. پس به اعتبار اینکه بالقوه قابلیت مالک بودن را دارد، اضافه از نوع ملکی است. همچنین ترکیبی مانند «خانهٔ مُرده» (خانهٔ شخص مرده) نیز اضافهٔ ملکی است به اعتبار گذشته و اینکه

مضاف‌الیه قبل از مرگ مالک آن بوده است. اگر مستأجر خانه بگوید «خانه من»، اضافه از نوع ملکی است هر چند او مالک عرصه و اعیان خانه نیست، اما چون نسبت به حق استفاده از آن، مالکیت دارد و از این نظر می‌تواند بگوید خانه من، این هم اضافه ملکی است.

با اینکه برخی از اهل زبان در فارسی، پاره‌ای از ترکیب‌های اشاره‌شده، مانند «ایران ما»، «شب ما»، «شیراز شما»... را «اضافه به ادنی ملاست»؛ یعنی نسبت دادن یکی به دیگری به کمترین مناسبتی که میان آن‌هاست، به‌عنوان فرعی بر اضافه ملکی یا تخصیصی نامیده‌اند (معین، ۱۳۶۳: ۱۱۵)، گمان نگارنده بر این است که در ذیل اضافه تخصیصی، می‌توان اضافه دیگری که مبتنی بر نوعی تعلق و وابستگی میان مضاف و مضاف‌الیه است، به نام «اضافه تعلق یا وابستگی» تعریف کرد و ترکیب‌هایی همچون: همسر من، دوست تو، کشور من، مدرسه ما... را که نه اضافه ملکی است و نه تخصیصی در آن قرار داد.

۳. اضافه بیانی. در این اضافه، مضاف‌الیه جنس یا نوع مضاف را بیان می‌کند یا خود، سبب مضاف است؛ مانند «انگشتر نقره»، «شب جمعه»، «درد جدایی». اضافه‌ای که مضاف‌الیه سبب برای مضاف باشد (مانند غم هجران) یا مضاف سبب مضاف‌الیه باشد (مانند تیغ انتقام) را می‌توان جداگانه با عنوان «اضافه سببی» ذکر کرد. اضافه‌ای را که مضاف‌الیه توضیح‌دهنده نوع مضاف است، «اضافه توضیحی» گفته‌اند.

برخی دستورنویسان فارسی، اضافه‌های دیگری از جمله «اضافه جزء به کل» مانند «شاگرد کلاس»؛ «اضافه ترجیحی» (ترجیح مضاف بر مضاف‌الیه)، مانند «مرد مردان»؛ «اضافه ظرفیت» (یکی نسبت به دیگری ظرف است)، مانند «آب لیوان» و «لیوان آب» را هم جزو اضافه بیانی به حساب آورده‌اند (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۱۴۲). اضافه بیانی در فارسی و انواع آن که در اینجا ذکر شد، معادل با اضافه معنوی در عربی (با تقدیر «من» و «فی» و «ل») است.

۴. اضافه بنوت (نسبی). در این اضافه، گفته‌اند که مضاف فرزند مضاف‌الیه است؛ مانند رستم زال، گیو گودرز، یعقوب لیث؛ اما به نظر می‌رسد که بهتر است این اضافه را «اضافه نسبی» بنامیم با این تعریف که نسبت میان مضاف و مضاف‌الیه، نسبت خویشاوندی است؛ مانند پدر من، مادر لیل، دختر من، خاله جمشید، عموی پدرم، برادر بیژن، خواهر او تا انواع وابستگی خویشاوندی را شامل شود. از این نوع اضافه، در عربی سخن نرفته است اما با اضافه معنوی به تقدیر «لام» قابل توجیه است.

۵. اضافه تشبیهی. در این اضافه، میان دو طرف اضافه رابطه همانندی و شباهت برقرار است، به دو صورت: یا مضاف به مضاف‌الیه تشبیه شده است؛ مانند «لب لعل»، «قد سرو» یا مضاف‌الیه به مضاف؛ مانند «لعل لب»، «سرو قد». چنان‌که پیداست، این دو صورت از اضافه، دو حالت از «تشبیه بلیغ» است که در علم بیان ذکر

شده است. در یک حالت، «مشبه» به «مشبه به» اضافه می‌شود و در حالت دیگر «مشبه به» به «مشبه».

صورت دوم اضافه تشبیهی، در زبان عربی نیز شایع است با تقدیر حرف «کاف» که افاده تشبیه می‌کند؛ مانند «ذَهَبُ الْأَصِيلِ» و «لُجْنُ الْمَاءِ» شعر ابن خفاجه:

وَالرَّيْحُ تَعَبْتُ بِالْفُصُونِ وَقَدْ جَرَى ذَهَبُ الْأَصِيلِ عَلَى لُجْنِ الْمَاءِ

این نوع اضافه را که در کتاب‌های بلاغت عربی، در مبحث تشبیه مورد توجه قرار داده‌اند، در کتاب‌های

نحو به آن اشاره نشده است؛ تنها جامع الدروس **العربیة** از آن نام برده است که در آنجا هم یاد آور شده کسی دیگر از نحوی‌ها از این نوع اضافه ذکر می‌کند به میان نیاورده است: «الإضافة أربعة أنواع: لامية، بيانية، ظرفية وتشبيهية... والتشبيهية ما كانت على تقدير كاف التشبيه وضابطها أن يُضَافَ الْمَشَبَّهُ بِهِ إِلَى الْمَشَبِّهِ» در توضیح نظرغلابینی، سالم شمس‌الدین نوشته است: «لم نَرِ مِنَ النَّحَاةِ مَنْ تَعَرَّضَ لِهَذَا النَّوعِ...» (الغلابینی، ۲۰۰۴، ج ۳: ۵۵۰). قابل توجه است که صورت اول این اضافه (اضافه مشبه، به مشبه به) در عربی وجود ندارد، زیرا در عربی اضافه موصوف به صفت جایز نیست و مشبه در حکم موصوف است.

۶. اضافه استعاری. در این اضافه، مضاف به صورت استعاری به مضاف الیه اضافه می‌گردد؛ مانند «دست روزگار». حاصل، استعاره مکینیه‌ای است که در دستور زبان به آن اضافه استعاری می‌گویند.

این نوع اضافه در عربی در مبحث اضافه مطرح نگردیده بلکه در علم بیان در استعاره مکینیه و به عنوان استعاره از آن یاد شده است. در هر حال، از موارد اضافه معنوی با تقدیر «لام» است؛ مثلاً در «وَإِخْفِضْ لَهَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»، اضافه «جَنَاح» به «الذَّلُّ» یعنی جَنَاحَ الذَّلِّ.

۷. اضافه اقترانی. در این اضافه، حضور مضاف با مضاف الیه همراهی دارد و معنی اقتران هم در اینجا همین است. در این اضافه رابطه مضاف و مضاف الیه، همراهی است، مثلاً «دست ادب بر سینه نهادم» یعنی دستم را همراه با ادب بر سینه نهادم؛ «دست رد بر سینه او زد» یعنی دستی همراه با رد کردن و نپذیرفتن بر سینه او زد. از این نوع اضافه در عربی سخنی به میان نیامده است هر چند نمونه‌های آن کم و بیش به چشم می‌خورد، مانند «نظرة الحب، نظرة التقدير، نظرة الاحترام، عين الحب».

۸. اضافه تأکیدی. در این اضافه، مضاف الیه همان مضاف است، یعنی دو اسم به طور یکسان تکرار می‌شود، مانند خویشتن خویش، مست مست، مرد مرد. برخی، اضافه تأکیدی را جزو اضافه بیانی به حساب آورده‌اند، «زیرا مضاف الیه جنس و نوع و خصوصیت مضاف را بیان می‌نماید.» (فرشیدورد، ۱۳۵۵: ۳۹۶)

در نظری دیگر، اضافه اسم به خودش را جایز ندانسته‌اند، چون تأمین غرض نمی‌کند. «اضافه اسم به خودش جایز نیست، زیرا... افاده، منحصر است در تعریف یا تخصیص، و تعریف الشیء لنفسه و تخصیص

الشیء لذاته باطل است و فایده‌ای در ذکر مضاف‌الیه نیست.» (معین، ۱۳۶۳: ۸۱)
 با این حال دو کلمه متحد‌اللفظ و مختلف‌المعنی می‌توانند مضاف و مضاف‌الیه قرار گیرند، یا از مضاف معنی صفتی و از مضاف‌الیه شخص یا شیء معین مراد باشد؛ مانند (عنصری):

که حسد هست دشمن ریمَن کیست کاو نیست دشمن دشمن

«ریمن» یعنی مکر و حيله. مقصود از دشمن دوم، همان حسد است و دشمن اول کسی است که دشمن حسد است. امثال «مردِ مرد» و «زنِ زن» در حکم موصوف و صفت است (معین، ۱۳۶۳: ۸۲).

در عربی نیز اضافه اسم به خودش را جایز ندانسته‌اند، ولی عباراتی نظیر آنچه در این بیت فارسی ذکر شد، یافت می‌شود، مانند «أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ فَأَصْدِقَاؤُكَ صَدِيقُكَ وَصَدِيقُكَ وَوَدُوُّكَ وَأَمَّا أَعْدَاؤُكَ فَعَدُوُّكَ وَوَدُوُّكَ وَوَدُوُّكَ وَوَدُوُّكَ». (تهج البلاغه، ۲۰۰۴، ح ۲۹۵: ۵۲۷). مسلّم است در اینجا مضاف‌الیه از نظر معنی غیر از مضاف است.

«لا يُضَافُ الْأَسْمُ إِلَى مُرَادَفِهِ، فَلَا يُقَالُ: «لَيْثٌ أَسَدٌ» إِلَّا إِذَا كَانَا عَلَمَيْنِ فَيَجُوزُ مِثْلُ: «مُحَمَّدٌ خَالِدٌ»» (الغلابی، ۲۰۰۴، ج ۳: ۵۵۳). ابن مالک در این باره می‌گوید:

وَلَا يُضَافُ اسْمٌ لِمَا بِهِ الْمُحَدِّ مَعْنَى، وَ أَوَّلُ مُوَهَّمًا إِذَا وَرَدَ

(ترجمه: اسمی که با اسم دوم در معنا متحد باشد، به آن اضافه نمی‌شود و اگر چنین شد، این اضافه ایهام‌انگیز را تأویل کن.)

در شرح این بیت، محمد بن صالح می‌نویسد: «وَلَا يُضَافُ اسْمٌ لِمَا بِهِ الْمُحَدِّ مَعْنَى، يَعْنِي: لِمَا هُوَ مَعْنَاهُ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُضَافَ الْأَسْمُ إِلَى مَا يُؤَافِقُهُ فِي الْمَعْنَى، فَلَا تُقَالُ مِثْلًا: هَذَا كِتَابُ كِتَابٍ، وَهَذَا مَسْجِدُ مَسْجِدٍ، وَهَذَا غَلَامٌ غَلَامٌ وَتَرِيدُ أَنْ الثَّانِي هُوَ الْأَوَّلُ؛ وَكَذَلِكَ لَوْ قُلْتَ عِنْدِي بُرٌّ قَمَحٌ لَمْ يَصِحَّ لِأَنَّ الْقَمَحَ هُوَ الْبُرُّ. وَالْأَصْلُ أَنَّ الْمُضَافَ شَيْءٌ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ شَيْءٌ آخَرَ. لَكِنْ قَدْ وَرَدَ فِي اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مَا يَدُلُّ عَلَى إِضَافَةِ الشَّيْءِ إِلَى نَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ: مَسْجِدُ الْجَامِعِ؛ وَ مَعْلُومٌ أَنَّ الْمَسْجِدَ هُوَ الْجَامِعُ فَكَيْفَ أُضِيفَ الشَّيْءُ إِلَى نَفْسِهِ؟ يَقُولُونَ أَنَّكَ تَتَوَلَّى فَتَجْعَلُ مَسْجِدَ الْجَامِعِ بِمَعْنَى مَسْمًى هَذَا الْأَسْمُ فَيَصِيرُ مَسْجِدَ بِمَعْنَى مَسْمًى وَ الْجَامِعُ بِمَعْنَى الْأَسْمُ... وَذَهَبَ الْكُوفِيُّونَ إِلَى أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يُضَافَ الْأَسْمُ لِمَا الْمُحَدِّ بِهِ مَعْنَى بَشْرَطِ اخْتِلَافِ اللَّفْظِ وَ عَلَى رَأْيِهِمْ بُرٌّ قَمَحٌ جَائِزٌ وَ لَا يَجْتَبِجُ إِلَى تَأْوِيلٍ لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ يَكْفِي الْإِخْتِلَافُ فِي اللَّفْظِ.» (العتيمين، ۱۴۳۴: ۸۳-۸۴)

(ترجمه: اسم، به آنچه در معنی با آن یکی است، اضافه نمی‌گردد. پس جایز نیست اسم به چیزی اضافه شود که از نظر معنا با آن یکسان (مترادف و هم معنی) است؛ برای مثال گفته نمی‌شود: این کتاب کتاب است، این مسجد مسجد است، این غلام غلام است به این صورت که مقصود از لفظ دوم، همان معنی لفظ اول باشد. همچنین اگر گفتید: «عِنْدِي بُرٌّ قَمَحٌ» (نزد من گندم گندم است) درست نیست زیرا بُرٌّ و قَمَحٌ هردو به یک معنی است. اصل در اضافه این است که مضاف یک چیز باشد و مضاف‌الیه چیز دیگری؛ اما در زبان عربی مواردی از اضافه آمده که یک چیز به

خودش اضافه گردیده است؛ مانند مسجد الجامع. مشخص است که مسجد همان جامع است پس چگونه یک چیز به خودش اضافه شده است؟ در این باره می‌گویند که شما باید آن را به صورت دیگری تأویل نمایید و «مسجد الجامع» را به «مسجد المسمی بالجامع» برگردانید؛ یعنی مسجدی که نامش «جامع» است. با این حال، کوفی‌ها بر این عقیده‌اند که اضافه اسم به آنچه در معنی با اسم اول یکی است، جایز است به شرط اینکه در لفظ باهم اختلاف داشته باشند. بر این اساس، «بُرْقَمَح» جایز است و محتاج به تأویل نیست. نظر آنان بر این است که اختلاف در لفظ برای چنین اضافه‌ای کافی است؛ پس مشخص است که هم در عربی و هم در فارسی، اضافه اسم به خودش جایز نیست مگر اینکه مختلف المعنی باشند).

۳. نتیجه‌گیری

ترکیب‌های اضافی در فارسی و عربی، از نظر تعریف و مصداق، دارای مشترکات قابل توجهی هستند. این اشتراکات را می‌توان در مواردی از قبیل اضافه لفظی و معنوی، اضافه بیانی، اضافه ملکی، اضافه تخصیصی، اضافه تأکیدی... مشاهده کرد. این اشتراکات، بر درک تناسب‌های دستوری میان زبان عربی و فارسی تأثیرگذار است که شایسته است مورد توجه دانش‌پژوهان و مترجمان قرار گیرد.

در شناسایی و توضیح اضافه در زبان فارسی، دستورنویسان ما کم و بیش تحت تأثیر دستور زبان عربی بوده‌اند. با این حال، موضوعاتی را مطرح ساخته‌اند که از حیث نظری، در دستور زبان عربی نیامده است؛ مانند اضافه اقترانی، اضافه سببی، اضافه بنوت (نسبی)، اضافه استعاری، اضافه تشبیهی... از سوی دیگر، تقسیم‌پذیری و تنوع اضافه در زبان فارسی، بیشتر از زبان عربی است و بررسی‌های گسترده‌تری در مورد آن انجام شده است.

بهرتر است، «اضافه بنوت»، «اضافه نسبی» نامیده و نسبت‌های دیگری همچون برادری و خواهری، عمو و عمه، دایی و خاله مشمول آن قرار داده شود. می‌توان پیشنهاد طرح دو گونه تازه از اضافه را در تقسیم‌بندی و تبیین انواع آن مطرح کرد: یکی «اضافه مفعولی» ذیل اضافه اسم فاعل به مفعول (مانند «فزاینده باد») و دیگری «اضافه تعلق یا وابستگی» ذیل اضافه ملکی و تخصیصی تا ترکیب‌هایی همچون: همسر من، دوست من، کشور من، مدرسه ما... را بتوان در آن قرار داد.

منابع

ابن عقیل، بماءالدین عبدالله (۱۹۸۰). شرح ابن عقیل. تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. الجزء الأول. الطبعة العشرون. القاهرة: دار التراث.

ابن هشام، جمال‌الدین ابو محمد عبدالله ابن یوسف (۱۹۷۹). مغنی اللیب عن کتب الأعراب. الطبعة الخامسة. بی‌جا: مکتبه بنی

هاشم.

ابن هشام، جمال الدين ابو محمد عبدالله ابن يوسف (٢٠٠١). شرح شذور الذهب في معرفة كلام العرب. الطبعة الأولى. بيروت: دار إحياء التراث العربي.

- ابن يعيش النحوي، موفق الدين يعيش ابن علي (بي تا). شرح المفصل. الجزء الثاني. بي جا: إدارة الطباعة المنيرية.
- الأسترايادي، رضي الدين محمد بن حسن (بي تا). شرح الرضي على الكافية. تحقيق يوسف حسن عمر، بنغازي: جامعة قاريونس.
- الأندلسي، ابي حيان (١٩٩٨). ارتشاف الضرب من لسان العرب. تحقيق رجب عثمان محمد. الطبعة الأولى. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- الأندلسي، ابي حيان (٢٠١١). البلاغة (٢) المعاني. المدينة: جامعة المدينة العالمية.
- جرجاني، محمد السيد الشريف (بي تا). معجم التعريفات. تحقيق محمد صديق المنشاوي، القاهرة: دار الفضيلة.
- حسن، عباس (بي تا). النحو الوافي. الجزء الثالث. الطبعة الثالثة. القاهرة: دار المعارف.
- خوانساري، محمد (٢٥٣٦). فرهنگ اصطلاحات منطقي. تهران: بنياد فرهنگ ايران.
- خيام پور، عبدالرسول (١٣٤٤). دستور زبان فارسي. چاپ پنجم. تهران: كتاب فروشي تهران.
- السامرائي، فاضل صالح (٢٠٠٠). معاني النحو، الجزء الثالث. الطبعة الاولى. عمان: دار الفكر.
- سلطاني گرد فرامرزي، علي (١٣٧٦). از كلمه تا كلام. چاپ ششم. تهران: مبتكران.
- الشترتوني، رشيد (١٣٨٧). مبدي العربية في الصرف والنحو. الجزء الرابع. قم: دار العلم.
- شريع، محمدجواد (١٣٧٢). دستور زبان فارسي. چاپ ششم. تهران: اساطير.
- الصالح، صبحي (٢٠٠٤). هج البلاغة. الطبعة الرابعة. القاهرة: دار الكتاب المصري.
- العثيمين، محمد بن صالح (١٤٣٤). شرح ألفية ابن مالك. الطبعة الأولى. الرياض: مكتبة الرشد.
- الغلاييني، مصطفى (٢٠٠٤). جامع الدروس العربية. الجزء الثالث. الطبعة الرابعة. بي جا: دار الكوخ.
- فرايدي، خليل بن احمد (٢٠٠٣). العين. تحقيق عبدالحميد هندواي، الجزء الثالث. الطبعة الثالثة. بيروت: دار الكتب العلمية.
- فرشيدورد، خسرو (١٣٥٥). پژوهشي در نحو فارسي معاصر. گوهر مراد، (٤١)، ٣٩٣-٤٠٦.
- فقيهي، علي اصغر (١٣٤٩). دستور زبان فارسي. چاپ دوم. قم: اسماعيلين.
- قريب، عبدالعظيم؛ ملك الشعرا بهار و همكاران (١٣٦٣). دستور زبان فارسي پنج استاد. جلد ١. تهران: مركزي.
- معين، محمد (١٣٦٢). اضافه. چاپ چهارم. تهران: امير كبير.
- ناتل خانلري، پرويز (٢٥٣٥). دستور زبان فارسي. تهران: بنياد فرهنگ ايران.

References

- Al Ghalayini, M. (2004). *Jame Al Dorous al-Arabiya*. The third part. The fourth edition. No place: Dar al-Kukh (In Arabic).
- Al-Andolesi, A. H. (1998). *Al-Zarb is my Tongue of the Arabs. The Research of Rajab Osman Mohammad*. first edition Cairo: Al-Khanji School (In Arabic).
- Al-Andolesi, A. H. (2011). *Eloquence (2) Meanings*. Al-Madinah: Al-Madinah University (In Arabic).
- Al-Astrabadi, R. M. H. (no date). *Description of al-Radi Ali al-Kafiyah*. Yosef Hassan Omar's research, Benghazi: Qariyounes University (In Arabic).

- Al-Osiman, M. I. S. (2013). *Ibn Malik's Description of Alfiyah*. The first edition, Al-Riyadh: Al-Rashad School (In Arabic).
- Al-Saleh, S. (2004). *Nahj al-Balagheh. Al-Rabah edition*, Cairo: Dar al-Ketab al-Masri (In Arabic).
- Al-Samarai, F. S. (2000). *Grammatical Meanings*, the third part. first edition Oman: Dar Al-Fekr (In Arabic).
- Al-Shartouni, R. (2008). *The Basics of Arabic in Syntax*. The fourth part Qom: Dar al Elm (In Arabic).
- Faqihi, A. A. (1970). *Persian Grammar*. second edition. Qom: Ismailin (In Persian).
- Farahidi, Kh. I. A. (2003). *Al Ain Abdolhamid Hindawi's Research*, the third part. The third edition. Beirut: Dar al-Kotob al-Alamiya (In Arabic).
- Farshidverd, Kh. (1976). *A research in Contemporary Persian Grammar*. Govhar Morad, (41), 393-406 (In Persian).
- Gharib, A. A., M. A. Bahar & Colleagues (1984). *Persian Grammar of Five Teachers*. Volume 1. Tehran: Markazi (In Persian).
- Hassan, A. (no date). *al-Wafi Grammar The third part*. The third edition. Cairo: Dar al-Maarif (In Arabic).
- Ibn Agheel, B. A. (1980). *Description of Ibn Agheel. The Research of Mohammad Mohai al-Din Abdulhamid*. The first part. Twentieth edition. Cairo: Dar al-Tarath (In Arabic).
- Ibn Hesham, J. A. M. A. I. Y. (1979). *Moghni al-Labib about the Books of al-Aarib*. The fifth edition. No place: Bani Hashem school (In Arabic).
- Ibn Hesham, J. A. M. A. I. Y. (2001). *The Description of Shazoor al-Dahaab in the knowledge of Arabic language*. first edition, Beirut: Dar Ehiya al-Trath al-Arabi (In Arabic).
- Ibn Yayish al-Nahwi, M. Y. I. A. (no date). *Description of The Second Part*, no place: Department of Literature Al-Maniriyyah (In Arabic).
- Jorjani, M. S. Sh. (no date). *Glossary of Definitions. The Research of Mohammad Sedigh al-Manshawi*, Cairo: Dar Al-Fadilah (In Arabic).
- Khansari, M. (2536). *Dictionary of Logical Terms*. Tehran: Iran Culture Foundation (In Persian).
- Khayampour, A. R. (1965). *Persian Grammar*. Fifth Edition. Tehran: Tehran bookstore (In Persian).
- Moein, M. (1983). *Addition*. fourth edition. Tehran: Amir Kabir (In Persian).
- Natel Khanleri, P. (2535). *Persian Grammar*. Tehran: Iran Culture Foundation (In Persian).
- Shariat, M. J. (1993). *Persian Grammar*. Sixth edition. Tehran: Asatir (In Persian).
- Soltani Gard Faramarzi, A. (1997). *From Word to Word*. Sixth edition. Tehran: Mobtkaran (In Persian).



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی